




تاریخچه مقاله
تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۰۷/۲۰
تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۱۱/۱۴

فصلنامه علمی پژوهشی آفاق فقهات

دوره دوم، شماره چهارم، زمستان ۱۴۰۳، ص ۹ تا ۲۳



تحلیل جامع نظام اصولی مرحوم مظفر در کتاب اصول الفقه

محسن جمال زاده  طلبه درس خارج حوزه علمیه قم

farhangdelir31@gmail.com

اطلاعات مقاله	چکیده
---------------	-------

نوع مقاله : علمی - پژوهشی

مقاله حاضر تلاش کرده تا با ارائه تحلیلی جامع از نظام اصولی مرحوم مظفر بتواند تصویری روشن از این نظام ارائه دهد. در این راستا ابتدا به تعریف علم اصول از منظر مرحوم مظفر و سپس ملاک تمایز علوم از دیدگاه ایشان و مقایسه اجمالی آن با دیدگاه مرحوم آخوند پرداخته شده است. در ادامه جایگاه و نقش قیاس در این نظام اصولی و همچنین تبیینی از جایگاه اصول عملیه در ساختار اصولی ایشان و ارتباط آن با تقسیم بندی احکام از منظر مرحوم مظفر مورد بحث قرار گرفته است. از عناوین دیگری که به ادراک دقیق تری از نظام اصولی مرحوم مظفر کمک می‌کند ترتیب تقسیم بندی مقاصد اصول الفقه و همچنین فهم مفهوم حجت در این دستگاه اصولی است که در نوشتار حاضر با تفصیل خوبی ارائه شده است.

کلیدواژه: مرحوم مظفر، نظام اصولی، قیاس، حجت

مقدمه

یکی از ضعف های بزرگی که در سیستم آموزشی ما وجود دارد آموزش و حفظ مسائل یک علم بصورت پراکنده و غیرمرتبط به هم می باشد به گونه ایی که مثلاً مدرس از صفحه آغازین و مسئله اول علم مورد نظر شروع می کند و یک به یک مسائل را پشت سر هم ارائه می دهد و پایان دوره مجموعه ایی از مسائل جدا از هم در ذهن دانش پژوه شکل گرفته که چه بسا موجبات ابهام بیشتر و یا نتیجه گیری های کلی غلط نیز شده باشد در حالیکه اگر قبل از آموزش مسائل علم در این جهت تلاشی صورت گیرد که نظام و هندسه کلی مسائل و ترتیب جاگیری مسائل آموزش داده شود یک نگاه کلان و همه جانبه ایی انتقال داده خواهد شد و در ادامه آموزش هر یک از مسائل علم موجب شفاف تر شدن سازمان ارتباطی بین مسائل و چینش منظم اجزاء و در نهایت فهم منسجم و نظاممند از آن علم خواهد گردید. حضرت آیت الله فاضل رحمة الله علیه در مقدمه کتاب اصولی حضرت امام خمینی رحمة الله علیه بعنوان "مناهج الوصول إلى علم الاصول" بیان کرده اند که: "مهمترین شاخصه شخصیت علمی حضرت امام این بود که ابتداء جایگاه مسائل را در علم درست می کردند و بعد وقتی جایگاه ها درست میشد در مسائل نوآوری پدید می آمد" (موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، دفتر قم، ۱۳۹۲، جلد یک، صفحه ۲۳) عبارةً آخرای این مطلب در کلام آیت الله جوادی اینطور بیان شده است که: تدریس فهرست از تدریس متن مهم تر است تدریس فهرست یعنی اینکه مخاطب نظام مسائل یک علم را اشراف داشته باشد (تقریر درس خارج، مورخه ۱۳۹۴/۰۷/۲۲) در واقع تدریس فهرست و نظام موضوعات و شاکله کلی یک علم مهم تر از خود علم است چون مسائل و جزئیات علم بصورت جزیره جزیره مطرح می شوند و تا شاکله کلی و نظام موضوعات مشخص نباشد تضارب آراء و جایگاه هر مسئله در علم درست مشخص نمی شود. بررسی نظام اصولی و نگاه مرحوم مظفر نسبت به تبویب و تنظیم علوم در مقالات بسیاری مورد کنکاش قرار گرفته است. در نشریه آفاق فقهت تلاش شده تا منشاء تبویب مرحوم مظفر در کتاب اصول الفقه با رویکرد انتقادی مورد بررسی قرار بگیرد (نشریه آفاق فقهت؛ دانایی؛ امیر؛ بهار و تابستان ۱۴۰۰؛ سال دوم؛ شماره ۳؛ صفحه ۱۰۹) و یا بطور کلی در برخی آثار علمی مانند مقاله ایی تحت عنوان: "سازمانواره اصول فقه" شناسه علم اصول و مشخصات و رده های مسائل علم اصول مورد مذاقه و ارائه قرار گرفته است (نشریه پژوهش های اصولی؛ عابدی شاهرودی؛ علی؛ زمستان ۱۳۸۱ و بهار ۱۳۸۲؛ شماره ۲ و ۳؛ صفحه ۲۷)

نوشتار حاضر درصدد است تا نگاهی تحلیلی و جامع و با روشی کتابخانه ایی نسبت به سازمان اصولی مرحوم مظفر در اصول الفقه از ابعاد مختلف شامل ملاک تمایز علوم و تعریف علم اصول و ملاک مسئله اصولی؛ نوع استدلال و حکم شناسی؛ ملاک تبویب و کیفیت تقسیم بندی مقاصد اربعه اصول الفقه را مورد بررسی و مذاقه بیشتر قرار دهد. البته اولویت ابتدائاً همین نگاه تحلیلی و توصیفی از دستگاه اصولی مرحوم مظفر است اما در نهایت رویکرد اجمالی انتقادی نیز حسن ختام نوشتار خواهد بود.



۱- تعریف علم اصول

یکی از مواضعی که در هر علم معمولاً معرکه آراء در آن شکل می‌گیرد بحث تعریف علم است از جمله در علم اصول که تعریف آن تابع ملاک تمایز علوم واقع شده و دچار اختلاف نظر مضاعفی شده است. کسی مانند مرحوم صاحب کفایه که تمایز علوم را در غایت نمی‌داند در تعریف علم اصول ضرورتی نمی‌بیند که وحدت غایت را رعایت کند. لذا می‌گوید که علم اصول بدنبال کشف واقع یا "أو" رفع تحیر از مقام عمل است (کتاب کفایة الأصول، مرحوم آخوند، جلد ۱، ص ۳۴) در واقع با وارد آمدن همان "أو" در تعریف، غرض متعدد می‌شود عبارتی اولاً و بالذات غرض را واقع و در صورت عدم امکان تحصیل واقع غرض را متوجه رفع تحیر از مقام عمل می‌گرداند.

در تعریف اکثر اصولیین این "أو" و تعدد غرض وجود دارد اما مرحوم مظفر تعریف یکپارچه‌ایی از علم اصول ارائه می‌دهد. ایشان در تعریف علم اصول می‌گوید: "هو علم یبحث فیہ عن قواعد تقع نتیجتها فی طریق استنباط الحکم الشرعی" علم اصول از قواعدی بحث می‌کند که نتیجه آنها در طریق استنباط حکم شرعی واقع می‌گردد. (کتاب اصول الفقه، مرحوم مظفر، ص ۱۹).

مبتنی بر چنین موضعی مرحوم مظفر می‌گوید اینکه گفته می‌شود که: "إن کل علم لابد منه عن الموضوع یبحث فیہ عن عوارضه الذاتیة..." یعنی وحدت علم به وحدت موضوع است "... کما تسالمت علیه کلمة المنطقیین؛ لا ملزم له ولا دلیل علیه." هیچ الزام و دلیلی بر موضوع محوری بودن علوم که مورد اتفاق منطقیین قرار گرفته وجود ندارد. (کتاب اصول الفقه، مرحوم مظفر، ص ۲۱). بلکه معتقد است که موضوعات مشتت است و وحدت علم به وحدت موضوع نیست بلکه به وحدت درغایت است ایشان در منطق هم موضوع واحد معرفی نکرد و در اصول هم با تعریف به غایت سازمان اصولی خود را بنا نهاد.

تعریف بسیط و همگون مرحوم مظفر از علم اصول را می‌بایست در تقابل با رویکرد و نظریه مرحوم صاحب کفایه تفسیر کرد که در تعریف علم اصول می‌گوید: "الأولی تعریفه بأنه: صناعة یعرف بها القواعد التی یمكن أن تقع فی طریق استنباط الأحكام، أو التی ینتهی إليها فی مقام العمل؛ بناءً علی أن مسألة حجیة الظن علی الحكومة و مسائل الأصول العملية فی الشبهات الحکمیة من الأصول". (کتاب کفایة الأصول، مرحوم آخوند، جلد ۱، ص ۲۳) تبیین بیان آخوند اینگونه است که غرضی که برای علم اصول معرفی می‌کند یعنی استنباط حکم شرعی را وافی برای پوشش مجموعه مسائل این علم از جمله بعضی از اصول عملیه و انسداد علی الحكومة نمی‌داند لذا از طریق اضافه کردن او و جمله مابعد می‌خواهد این نقیصه را جبران کند. اما مرحوم مظفر در نقطه مقابل ادعایی را مبنی بر تصویر جامعی برای لحاظ هر دو طرف "أو" در یک تعریف یکپارچه مطرح می‌کند باین صورت که جامع مورد نظر همان حکم شرعی است اما این حکم شرعی شامل حکم شرعی واقعی برای پوشش ماقبل او و همچنین حکم شرعی ظاهری برای پوشش ما بعد او می‌شود.

لا يخفى أن الحكم الشرعي -الذي جاء ذكره في تعريف السابق - على نحوين:

۱. أن يكون ثابتاً لشيء بما هو في نفسه فعلٌ من الأفعال ... يسمى مثل هذا الحكم الواقعي والدليل الدال عليه الدليل الاجتهادي. حكمي که برای شیء از آن جهت که فعلی از افعال است ثابت می باشد.

۲. أن يكون ثابتاً لشيء بما أنه مجهول حكمه الواقعي... يُسمى مثل هذا الحكم الثانوي الحكم الظاهري والدليل الدال عليه الدليل الفقاهي أو الاصول العملي. حكمي که برای شیء از آن جهت که حکم واقعی آن مجهول است ثابت می باشد. (کتاب اصول الفقه، مرحوم مظفر، ص ۲۰)

اما مرحوم مظفر برخلاف مواضع پیشین در بحث الإجزاء فی الأول یک تقسیم بندی را مطرح می کند که مطابق آن اصول عملیه عقلیه متضمن جعل حکم ظاهری از سوی شارع نیستند.

أصلٌ عقليٌّ والمراد منه ما يحكم به العقل، ولا يتضمن جعل حكم ظاهري من الشارع، كالاحتياط وقاعدة التخيير والبراءة العقلية التي مرجعها إلى حكم العقل بنفي العقاب بلا بيان، فهي لا مضمون لها إلا رفع العقاب، لا جعل حكم بالإباحة من الشارع. یعنی مودای احکام عقلیه متضمن جعل حکم اباحه از سوی شارع نیست. (کتاب اصول الفقه، مرحوم مظفر، ص ۲۵۹)

سوال قابل طرح از مرحوم مظفر این است که مگر مرحوم آخوند چرا تعریف مختار از علم اصول را با آوردن "أو" دو بخشی کرده بودند؟ چون آخوند که قصد نداشت تا همه اصول عملیه از جمله اصول عملیه شرعی مثل برائت شرعیه یا استصحاب که حاوی جعل شرعی بوده و منتسب به شارع هستند را به بخش دوم از تعریف مختار منتقل کنند بلکه محط کلام آخوند در این بخش اصول عملیه عقلیه و همچنین ظنّ علی الحکومت که بر مبنای حکم عقل است می باشد.

توضیح بیشتر اینکه تناقض کلام مرحوم آخوند این است که ابتدا بیان کرد که برای جلوگیری از تعدد غرض، جامعی بعنوان حکم را تصویر می کنم و مقصود از حکم را نیز اعمّ از حکم واقعی و ظاهری لحاظ کرد تا بتواند تعریف یکپارچه ای را ارائه دهد ولی در بخش اجزاء عملاً اصول عملیه عقلیه را از تعریف مختار خود خارج کرد لذا نتوانست تعریفی ارائه دهد که جامع افراد باشد.

۲- ملاک تمایز علوم

همان طور که قبلاً بیان گردید رویکرد خاص مرحوم مظفر و مواضعی که خصوصاً نسبت به آراء اصولی مرحوم صاحب کفایه اتخاذ کرده اند موجب درهم تنیدگی بین تعریف علم اصول و بحث ملاک تمایز علوم گردیده است. لذا در این بخش نیز تعریض جدی نسبت به مرحوم آخوند را در کلام مرحوم مظفر شاهد هستیم.

توضیح بیشتر اینکه یکی از اصول اولیه حکماء قدیم توانایی ذهن انسان برای ایصال الی الواقع أولاً و ثانیاً تبعیت و آینه بودن ذهن نسبت به واقع است به عبارت شاید رساتر قرینه و نظیر هر شیء واقعی صورتی در ذهن و قرینه و نظیر



هر ارتباطی در واقع ارتباطی در ذهن وجود دارد اسم این قانون در نظام واقعیت شناختی همان سیستم علی معلولی و در نظام ذهن شناختی قیاس عنوان گرفته است.

مبتنی بر این اصل سازمان ادراکات بشری و راه سیر و سلوک فکری برای کشف واقع خارج از اختراع و اعتباریات مصنوع بشر تبعیت ساختار ذهنی انسان یا بعبارت علمی تر منطق صوری از سازمان علیت حاکم بر واقعیت خارجی است.

آنچه تاکنون به آن اشاره کردیم نظام حکمائی یا به عبارت مشهورتر نظام بوعلی است که ما را در ملاک تمایز و تبویب و پیکره بندی علوم به تبعیت از واقع و نفس الامر و مطابقت نعل به نعل از سیستم رابطه علی معلولی حاکم بر واقعیت می کشاند که در مقیاس ذهنی از آن به عرض ذاتی تعبیر شده است و مرحوم آخوند آن را بخلاف مشهور با ملاک "مالا واسطة فی العروض" تعریف می کند.

مرحوم آخوند این ضابطه تکوینی و نفس الامری را هم در رابطه بین موضوع و مسائل علم و هم در ترکیب مواد این مسائل جریان می دهد یعنی مسائل علم را محمولات من صمیمه موضوع دانسته بعبارتی موضوع علم آن چیزی است که پیکره و مسائل علم از عوارض ذاتیه آن موضوع هستند و بین آنها رابطه اتحاد خارجی و تغایر مفهومی برقرار است. واضح است که در این دستگاه فکری بدلیل تبعیت از نفس الامر و واقع می بایست شاهد مواردی همچون موضوع محور بودن علوم و شناخت حقیقی و تفصیلی نسبت به ماهیت موضوعات علوم و عدم تداخل مسائل علوم باشیم اما موضوعی که محل تفسیر و اختلاف نظر شارحین و محشین کفایه واقع شده اینکه مرحوم صاحب کفایه از این میزان و معیار دست کشیده و با بیان اینکه زمانی می توانیم سیر فکری و علمی خود را بر اساس یک ملاک سازمان دهیم که خود آن ملاک نیاز به تحصیل مقدماتی نداشته باشد حال آنکه مشکل دقیقا همین جاست که هنوز همه واقع برای ما کشف نشده است و مجهولات ما نسبت به واقع چیرگی قابل توجهی بر معلومات ما دارد لذا دست ما از واقع برای تطابق اثبات بر ثبوت کوتاه است و باید سراغ عالم اثبات خودمان برویم.

اینجا نقطه عزیمت مرحوم صاحب کفایه از نظام حکمائی به نظام عقلائی است. جناب آخوند مبتنی بر همین سیره عقلائی دست از محوریت بخشیدن به موضوع در علم می کشد و تبویب و نظام مسائل علوم را متوجه غرض می کند. به بیان عقلائی تر بدنبال یک غرض ثانوی که در این غرض کشف واقع نهفته است و در امتداد آن تسهیل تعلیم و ابزارهای جدید کشف علم، زمینه تبویب و تقسیط علوم فراهم می گردد.

عقلاء برای هرکاری اهلیت را مورد لحاظ قرار می دهند به عبارتی از منظرگاه سیره عقلائی هر چیزی اهلیت خاص خودش را داراست و اهلیت شکل گیری علوم نیز بدست مدون علم است. اگرچه که ملاک واقعی و نفس الامری ندارد اما پاسخ مدون به اینکه علم را بر چه اساسی باب بندی یا اساسا ایجاد کرده است ملاک تولید یا پیکربندی و تبویب آن علم را موجه می سازد.

مرحوم آخوند باید ضمن تعیین غرض عقلانی برای علم اصول تکلیف خود را با موضوع علم اصول نیز روشن کند لذا ابتدا به رد نظریه میرزای قمی که موضوع علم اصول را أدله أربعه با وصف حجیت میدانند (القوانین المحکمه فی الأصول، ج ۱، ص ۲۹) و همچنین ردّ نظریه صاحب فصول می پردازد که ایشان نیز موضوع علم اصول را ذوات أدله أربعه بدون وصف حجیت معرفی می نماید. (الفصول الغرویة فی الأصول الفقهیة، ج ۱، ص ۱).

مرحوم آخوند می گوید اگر موضوع علم اصول را أدله أربعه بدانیم لازم می آید که بسیاری از مسائل موجود در علم اصول خارج از نظام مسائل این علم قرار بگیرند. چون اگر سنت را بعنوان یکی از أدله أربعه بمعنای نفس قول و فعل و تقریر معصوم بدانیم آن وقت خبر و روایت شامل عنوان حاکی سنت خواهند بود نه نفس سنت در نتیجه مسائلی مانند حجیت خبر واحد یا بحث تعادل و تراجیح که حجم قابل توجهی از مسائل علم اصول را به خود اختصاص می دهند از دامنه مسائل اصولی خارج خواهند شد چون بررسی عوارض خبر واحد غیر از عوارض سنت است.

البته در این میان پاسخی هم به مرحوم شیخ انصاری ارائه می دهند که ایشان بحث از حجیت خبر واحد یا حجیت أحد الخبرین متعارضین را بازگشت به این مسئله می دانند که آیا سنت با خبر واحد یا أحد الخبرین متعارضین ثابت می شود یا خیر؟ که این مسئله نیز از عوارض سنت محسوب می گردد. (فرائد الاصول، مرتضی أنصاری، ج ۱ ص ۲۳۸).

مرحوم آخوند در پاسخ به شیخ انصاری می گوید اگر مراد شما ثبوت واقعی باشد یعنی اصل موجود شدن سنت بوسیله خبر واحد که بحث از وجود سنت، مسأله اصولی نیست. و اگر ثبوت بصورت تعبدی مراد باشد یعنی مثلاً همانطور که عمل به سنت واجب است عمل به خبر واحد نیز دارای حجیت باشد که در اینجا هم منجر به بحث از عوارض خبر خواهد شد که خارج از مسائل اصولی است.

احتمال دیگری که مرحوم آخوند در مراد از سنت مطرح می کند این است که سنت را معادل قول و فعل و تقریر معصوم و روایت بدانیم یعنی مثلاً بگوییم نقل قول زراره از امام صادق علیه السلام نیز مصداق سنت است که در این صورت اشکالات قبل وارد نیست ولی مطابق این احتمال مواردی مثل مباحث ألفاظ یا مباحث استلزامات عقلیه از دایره مسائل اصولی خارج خواهند شد چرا که در مباحث الفاظ مثلاً از مطلق أوامر و نواهی که حتی از مولای عرفی صادر شده باشد بحث می کند در حالیکه بحث از عوارض سنت در جایی مطرح می شود که مراد از صیغه امر یا نهی خصوص امر و نهی روایی باشد همین اشکال در بحث استلزامات عقلیه نیز در صورت اطلاق أوامر و نواهی نسبت به مولای شرعی و عرفی جریان دارد در حالیکه خروج هیچ کدام از این مباحث مورد نظر میرزای قمی یا صاحب فصول نبوده است.

در نهایت مرحوم آخوند موضوع علم اصول را کلی بی نام و نشان یعنی بدون عنوان و اسم مخصوص معرفی می کند که در موضوعات مسائل علم اصول اتحاد خارجی دارد. أنَّ موضوع علم الأصول هو الكلّي المنطبق علی



موضوعات مسائله المتشتملة. موضوع علم اصول یک کلی منطبق بر موضوعات مسائل متشتمله است. (کفاية الأصول، ج ۱، ص ۲۲)

بیان شد که مرحوم آخوند بعد از ایراد به نظام حکمایی عرض ذاتی به سراغ نظام عقلانی رفته و علوم را غرض محور معرفی می‌کند. جناب آخوند این مقدار از نظام منطقی و قدمایی را تلقی به قبول کرده که بحث موضوع بر اساس مقدمات واقعی و بدنبال کشف از واقع است و برهاناً نیز قابلیت اثبات دارد اما ما در مقام عمل بدنبال یک بحث اثباتی در ذهن هستیم. این نظام قدمایی به علت مشکلی بنام جهل نسبی توان برقراری ضابطه تفکیک و تمایز بین علوم را ندارد و لذا از آن دست میکشیم و مجبوریم که در عالم اثبات با اذعان به اینکه این ملاک الزاماً ملاک واقعی نیست ملاک دیگری پیدا کنیم. در این مقام ما تمایز علوم به موضوع را و همچنین تمایز به محمول قضیه و تمایز به غرض کشف را نمی‌پذیریم. علوم متعددی داریم که اصلاً موضوع آنها برای ما منکشف نیست.

آخوند غرض المدون را جهت عقلانی و ملموس تر و اثباتی تر برای تدوین علوم معرفی می‌کند چون غرض المدون غرض کشف را هم دارد اما غرض کشفی که قابل تعلیم و تحصیل و تبویب و تدوین است که همه این موارد از جهت عقلانی برای تدوین یک علم مورد لحاظ قرار می‌گیرند.

در مقام بیان غرض علم اصول نیز مرحوم آخوند به این نتیجه رسید که علم اصول نمی‌تواند غرض واحد داشته باشد چرا که مجموعه مسائل آن قابلیت انسجام‌پذیری حول یک غرض را ندارند. لذا مرحوم آخوند غرض تدوین علم اصول را متعدد تعریف کرده و مباحث اصول عملیه عقلیه و همچنین مباحث مربوط به باب انسداد و ظنّ علی الحکومت را که حاوی جعل شرعی نبوده و قابلیت انتساب به شارع ندارند را جدا از سایر مسائل ذکر کرد.

اما مرحوم مظفر این گلوگاه اختلاف برانگیز بین مشهور در علم اصول را با عدم پذیرش سازمان موضوع محور بودن علوم بنحو سالبه کلیه دفع کرده و از همان ابتدا قول مختار خود را در باب تمایز علوم متوجه غرض خاص مربوط به هر علم معرفی نمود لذا وارد این پیچ و تاب‌های مذکور نرفته و با عبارت "إِنَّ هَذَا الْعِلْمَ غَيْرَ مَتَكْفِلٍ لِلْبَحْثِ عَنِ الْمَوْضُوعِ خَاصًّا بَلْ يَبْحَثُ عَنِ الْمَوْضُوعَاتِ شَتَّى تَشْتَرِكُ كُلُّهَا فِي غَرَضٍ مَهْمٍ مِنْهُ وَهُوَ اسْتِنْبَاطُ الْحُكْمِ الشَّرْعِيِّ" علم اصول متکفل بحث از موضوع خاص نیست بلکه از موضوعات متعددی که حول یک غرض مهم که عبارت باشد از استنباط حکم شرعی اشتراک دارند بحث می‌کند. (کتاب اصول الفقه، چاپ بوستان کتاب، ص ۲۰) بیان کرد که علم اصول موضوع واحد ندارد بلکه دارای موضوعات متعددی است که این موضوعات متعدد حول محور یک غایت و غرض واحد مسائل علم اصول را تشکیل می‌دهند.

قبلاً بیان گردید که مرحوم مظفر در مقام تعریف نیز علم اصول را مبتنی بر غرض خاص یعنی استنباط حکم شرعی تعریف نمود حتی در علم منطق نیز غرض محور بودن علوم از جمله علم منطق را تذکر داده و غرض علم منطق را "تعصم مراعاة الذهن عن الخطأ" بیان نمود.

۳- جایگاه قیاس در نظام اصولی مرحوم مظفر

مرحوم مظفر علم اصول را یک علم استدلالی معرفی می‌کند که بدنبال حصول یقین از طریق استدلال قیاسی غیرمباشر است.

إن العلم بالحکم الشرعی کسائر العلوم لابد له من علة، لاستحالة وجود الممكن بلا علة. وعلة العلم التصدیقی لابد أن تكون من أحد أنواع الحجّة الثلاثة: القیاس، أو الاستقراء، أو التمثیل. وليس الاستقراء مما یتثبت به الحکم الشرعی وهو واضح. والتمثیل لیس بحجّة عندنا، لأنه هو القیاس المصطلح علیه عند الأصولیین الذی هو لیس من مذهبنا. فیتعیّن أن تكون العلة للعلم بالحکم الشرعی هی خصوص القیاس باصطلاح المناطقة. علم به احکام شرعی تنها از راه قیاس مصطلح منطقیین قابل تحصیل است. (کتاب اصول الفقه، مرحوم مظفر، ص ۲۱۷)

ایشان برای علم اصول بعنوان یک علم قیاسی بخش مبادی یا مقدمات و بخش مسائل علم را لحاظ نموده است. در بخش مبادی و مقدمات ابتدا به طرح رئوس ثمانیه شامل تعریف و موضوع و غایت پرداخته سپس سایر مبادی تصدیقیه شامل وضع، استعمال، حقیقت شرعیه، صحیح و اعم و... را بیان می‌کند.

در المقصد الثانی کتاب اصول الفقه قسمت تمهید مربوط به الملازمات العقلیه نیز تصریحی بر این نظام قیاسی دارند آنجا که می‌گویند در این بخش بحث از تشخیص صغریات احکام عقلی مفروض الحجیه است. أما هنا فإثما یبحث عن تشخیص صغریات ما یحکم به العقل المفروض أنه حجّة. (کتاب اصول الفقه، مرحوم مظفر، ص ۲۱۹)

مرحوم مظفر در المقصد الثالث که مباحث الحجّة را بعنوان تشکیل دهنده کبریات مسائل المقصدین السابقین و غایت الغایات از علم اصول الفقه معرفی می‌کند باز هم بر این نظام صغری کبریایی تصریح کرده و حتی در ادامه یک دستگاه کامل از قیاس منطقی را ارائه می‌دهد:

ولا شک فی أن هذا المقصد هو غایة الغایات من مباحث علم أصول الفقه، وهو العمدة فیها، لأنه هو الذی یحصل کبریات مسائل المقصدین السابقین - الأول والثانی - فإنه لما کان یبحث فی المقصد الأول عن تشخیص صغریات الظواهر اللفظیة فإنه فی هذا المقصد یبحث عن حجیة مطلق الظواهر اللفظیة بنحو العموم، فتتألف الصغری من نتیجة المقصد الأول والكبری من نتیجة هذا المقصد، لیستنتج من ذلك الحکم الشرعی، فیقال مثلاً:

صیغة " افعال " ظاهرة فی الوجوب (الصغری)

وكل ظاهر حجة (الكبری)

فینتج: صیغة افعال حجة فی الوجوب (النتیجة)

فإذا وردت صیغة " افعال " فی آیه أو حدیث استنتج من ذلك وجوب متعلقها. (کتاب اصول الفقه، مرحوم مظفر،

ص ۳۶۳)



به طور طبیعی می‌بایست اجزای علم قیاسی یعنی صغری و کبری قبلا جداگانه اثبات شده و نتیجه قیاس نیز در موضع دیگر مورد استناد قرار گیرد. مرحوم مظفر سیر و سلوک مسائل اسلامی را اینگونه سازمان می‌دهد که نتیجه قیاسی که در علم کلام برای اثبات حجیت أدله اربعة صورت می‌گیرد در کبرای قیاس اصولی واقع شده و سپس نتیجه قیاس اصولی در کبرای قیاس فقهی یا به عبارت نزدیکتر به ادبیات مرحوم مظفر در طریق استنباط حکم شرعی قرار می‌گیرد.

مطابق این بحث اشکالی که معمولا به مرحوم مظفر وارد می‌شود این است که چرا بحث حجیات اعتباری را با حجیات حقیقی خلط کرده و می‌خواهد علم اعتباری اصول الفقه را در بستر دستگاه قیاسی مربوط به ادراکات حقیقی منتج کند در حالیکه این پرسش خیلی خودنمایی می‌کند که آیا ما در علم اصول بدنبال کشف واقع هستیم که بخواهیم از طریق یک سیر کلی به جزئی کشف یقینی از واقع کرده و یک مجهول واقعی را معلوم نماییم؟ عبارت دیگر همانطور که خود مرحوم مظفر عقل نظری را کاشف هست و نیست و عقل عملی را کاشف باید و نباید دانست (کتاب اصول الفقه، مرحوم مظفر، ص ۲۳۱) و از آنجا که حیطة ورود اصول فقه جریان یافتن در احکام عملی است لذا سوال این است که آیا با قیاس شکل اول و سیر کلی به جزئی و مبادی یقینی می‌توان وارد در ساحت خلق باید و نباید شد؟

۴- تبیین جایگاه اصول عملیه در علم اصول و ارتباط آن با تقسیم‌بندی احکام از منظر مرحوم مظفر

نکته‌ایی که قبلا در خلال مباحث مورد اشاره قرار گرفت اما بدلیل اهمیت شاید لازم باشد که مستقلا بیان گردد نحوه مدخلیت اصول عملیه در تعریف ارائه شده و مختار مرحوم مظفر از علم اصول است.

از آنجا که مشهور اصولیون علوم را غرض‌محور نمی‌دانند در تعریف از علم اصول نیز لازم نیست تا به تعریف تک‌غرضی از علم اصول مقتید باشند لذا تعریف خود را دو غرضی بیان کرده و با آوردن کلمه "أو" به این تعدد غرض تصریح می‌کنند. به بیان روشن‌تر اصولیون می‌خواهند مجرای ورود اصول عملیه در علم اصول را در عبارت بعد از أو تعریف کنند. مرحوم آخوند نیز علم اصول را همین‌گونه تعریف نمود: صناعة يعرف بها القواعد التي يمكن أن تقع في طریق استنباط الأحكام، أو التي ينتهي إليها في مقام العمل (کتاب كفاية الأصول، مرحوم آخوند، ج ۱، ص ۲۳)

مرحوم مظفر در یک اقدام ساختارشکنانه در حالیکه می‌بایست به ملاحظه ترتیب مباحث در کتب اصولی بحث از تقسیم احکام به حکم ظاهری و حکم واقعی را در مبحث اجزاء و یا در مبحث احتیاط مطرح کند اما بلافاصله بعد از ارائه تعریف مختار سراغ بحث از حکم ظاهری و واقعی می‌رود.

غرض ایشان از این تسریع در تقسیم‌بندی احکام را می‌توان در زدودن ابهام از تعریف مختار جست با این توضیح که ابتدا حکم شرعی را به حکم واقعی یعنی حکمی که برای شیء لما هو فی نفسه فعل من الأفعال

ثابت است و حکم ظاهری یعنی حکمی که برای شیء بما أنه مجهول حکمه الواقعی ثابت است تقسیم نمود و سپس دلیلی که حکم واقعی را به فقیه می دهد را دلیل اجتهادی و دلیل دال بر حکم ظاهری را نیز دلیل الفقاهی یا الأصل العملي نامید و در نهایت مباحث اصول را متکفل هر دو دسته أدله قرار داد یعنی هم أدله ایی که نتیجه آن در طریق استنباط حکم واقعی واقع می گردد و هم أدله ایی که نتیجه آن در طریق استنباط حکم شرعی. به این ترتیب بدون نیاز به تعدد غرض یا تعرض به ضرورت بیان موضوع معین جایگاه اصول عملیه در پیکره مسائل علم اصول را مشخص نمود.

و مباحث الاصول منها ما يتكفل للبحث عما تقع نتیجته فی طریق استنباط الحكم الواقعی و منها ما يقع فی طریق الحكم الظاهری. و یجمع الكل "وقوعها فی طریق الاستنباط الحكم الشرعی" علی ما ذكرناه فی التعریف. (کتاب اصول الفقه، مرحوم مظفر، ص ۲۰)

نکته فرعی که تذکر آن جهت ممانعت از خلط بحث ضروری می نماید این است که مرحوم مظفر در بحث اجزاء نیز یک تقسیم بندی از حکم شرعی ارائه داده با این تفاوت که اینجا حکم واقعی را آنچه که مستفاد از أدله اجتهادی ظنیه بیان نمود و نقطه مقابل آن را حکم ظاهری قرار داد یعنی آنچه با اصول عملیه اثبات می گردد. اما در بحث اجزاء اصطلاح حکم ظاهری را بنحو اعم تعریف می کند یعنی هر گونه حکمی که هنگام جهل به حکم واقعی ثابت در لوح محفوظ فی علم الله تعالی بنحو ظاهری اثبات می گردد که شامل احکام اثبات شده به وسیله امارات و أدله اجتهادی ظنیه و همچنین احکام اثبات شده بوسیله اصول عملیه نیز می گردد.

للحكم الظاهري اصطلاحان: و ثانيهما: كل حكم ثبت ظاهراً عند الجهل بالحكم الواقعي الثابت في علم الله تعالى، فيشمل الحكم الثابت بالامارات والأصول معاً، فيكون الحكم الظاهري بالمعنى الثاني أعم من الأول. (کتاب اصول الفقه، مرحوم مظفر، ص ۲۵۵)

۵- ترتیب تقسیم بندی مقاصد اصول الفقه

مرحوم مظفر بعد از بیان مبادی تصویری (شامل تعریف، موضوع و غایت علم اصول) و مبادی تصدیقیه (شامل وضع، استعمال، حقیقت شرعی و...) مسائل علم اصول را در قالب چهار مقصد اصلی بیان می دارد. در واقع ابتدای اصول الفقه بر قیاس و چینش صغرا و کبرایی مسائل آن؛ مبدأ تقسیم بندی مقاصد این کتاب است. بیان اجمالی ترتیب مقاصد کتاب اصول الفقه را می توان اینگونه تصور نمود که وقتی علم اصول از دو دسته صغریات لفظی و صغریات عقلی تشکیل شده باشد طبعاً دو مقصد ابتدایی کتاب به بررسی و تبیین دلالات مباحث الفاظ و مستقلات و غیر مستقلات عقلیه خواهد پرداخت. و در مقصد سوم بحث از حجج و امارات و آنچه خارج از این چارچوب باشد نیز در مقصد رابع یعنی مباحث اصول عملیه قرار خواهد گرفت.



قبلاً بیان شد که از منظر مرحوم مظفر اثبات کبریات قیاس اصولی در علم کلام صورت می‌گیرد حال به دو نحو می‌توانیم صغرای اصولی را تصور کنیم:

۱/ اگر تطبیق صغرای قیاس اصولی بدست خود اصولی و در علم اصول صورت بگیرد که این قیاسات را أدله إجتهدی و حکم حاصله از آن را احکام واقعی می‌داند.

۲/ اگر تطبیق صغرای قیاس اصولی را فقیه صورت‌بندی کند که در نتیجه أدله فقاهتی و احکام ظاهری شکل خواهند گرفت.

آنجایی که تطبیق صغرای قیاس را اصولی ترتیب می‌دهد (أدله إجتهدی) چنانچه رابطه بین دالّ و مدلول (مدلول یعنی حکم شرعی) بنحو دلالت لازم بین بمعنی الأخصّ باشد موضوع مقصد اول کتاب اصول الفقه یعنی مباحث ألفاظ شکل خواهد گرفت که شامل أبواب سبعة (المشتقّ، الأمر، النواهی، المفاهیم، العامّ و الخاصّ، المطلق و المقیّد، المجمل و المبیّن) می‌باشد. (کتاب اصول الفقه، مرحوم مظفر، المقصد الأول).

و چنانچه صرف لفظ گویا نباشد و نیاز به تحلیل و إدراک عقلی پیدا شود یعنی رابطه دالّ و مدلول بنحو لازم غیر بین یا بین بمعنی الأعمّ باشد نیز کتاب وارد المقصد الثانی یعنی بحث الملازمات العقلیّة خواهد شد.

أن [هذه] الملازمة... تكون على أنحاء الثلاثة: إما ملازمة غير بينة أو بينة بالمعنى الأعم أو بينة بالمعنى الأخصّ. فإن كانت [هذه] الملازمة غير بينة أو بينة بالمعنى الأعم فإثبات اللازم لا يرجع إلى دلالة اللفظ أبداً... و على هذا فيجب أن تدخل المسألة في بحث الملازمات العقلية غير المستقلة ولا يصح إدراجها في مباحث ألفاظ. وإن كانت هذه الملازمة ملازمة بينة بالمعنى الأخصّ فإثبات اللازم يكون لامحالة بالدلالة اللفظية و هي دلالة الالتزامية خاصّة. ملازمه غیر بین یا بین بمعنی الأعم مندرج در بحث ألفاظ نبوده اما ملازمه بین بمعنی الأخص در دلالات لفظیه بحث می‌گردد. (کتاب أصول الفقه، مرحوم مظفر، ص ۲۶۶)

المقصد الثانی یعنی بحث ملازمات عقلیه نیز خود دو باب مهم دارد:

۱/ الباب الأول؛ المستقلّات العقلیّة: عقل نظری مُدرک و کاشف بین حکم عقل عملی و مدلول می‌باشد. مثل حکم عقل نظری به ملازمه بین قبح عقلی عقاب بلا بیان و قبح شرعی عقاب بلا بیان. (العقل يحکم بقبح عقاب بلا بیان و کلّ ما حکم به العقل حکم به الشرع و الشرع يحکم بقبح عقاب بلا بیان)

۲/ الباب الثانی؛ غیرالمستقلّات العقلیّة: عقل نظری بین حکم شرعی یعنی همان مدلول و شیء غیرعقلی مثل الإجماع الأمر و النهی کشف ملازمه کند.

(العقل يحکم بالجواز فی مسألة الاجتماع الامر و النهی و کلّ ما حکم به العقل حکم به الشرع و الشرع يحکم بالجواز فی مسألة الاجتماع الامر و النهی).

بعد فقیه می‌گوید: الصلاة فی دار الغصبی مسألة الاجتماع الامر و النهی: و باضمیمه "الشرع يحکم بالجواز فی

مسألة الاجتماع الامر والنهي "مسئله شرعيه استنباط می گردد مبنی بر اینکه "الصلاة فی دارالغصبی جایز". وجه فارق بین مستقلات عقلیه و غیر عقلیه در ماده صغرای قیاس صورت می گیرد چرا که در مستقلات عقلیه صغرای قیاس مستنبط از حکم عقل و در غیرمستقلات عقلیه مستنبط از حکم شرع است. إن المراد من غیرالمستقلات العقلیه هو ما لم یستقلُّ العقل به وحده فی الوصول إلى نتیجه، بل یستعین بحکم شرعی فی إحدى مقدّماتی القیاس و هی الصغری. در غیرمستقلات عقلیه وصل به نتیجه با صرف تعقل ممکن نیست بلکه در صغرای قیاس نیازمند به حکم شرعی خواهد بود. (کتاب أصول الفقه، مرحوم مظفر، ص ۲۴۸)

در واقع یک تفاوت ساختاری بین مقصد ألفاظ و مقصد ملازمات عقلیه وجود دارد که عبارت از این است که در مسیر إنتاج حکم فقهی در مباحث ألفاظ دو قیاس شکل خواهد گرفت:

یک قیاس اصولی:

صغرای قیاس اصولی: صیغه إفعال ظاهرة فی الوجوب

کبرای قیاس اصولی: کل ظاهر حجة

نتیجه قیاس اصولی: ظهور صیغه إفعال فی الوجوب حجة.

و سپس نتیجه قیاس اصولی در مواد قیاس فقه استفاده شده و یک قیاس فقهی شکل خواهد گرفت:

صغرای قیاس فقهی: أقیموا (الصلاة) صیغه إفعال

کبرای قیاس فقهی: صیغه إفعال حجة فی الوجوب

نتیجه قیاس فقهی: أقیموا الصلاة حجة فی الوجوب

اما در همین مسیر إنتاج حکم فقهی در مقصد ملازمات عقلیه نیاز به سه قیاس دارد:

ابتدا یک قیاس کلامی را صورت بندی می کنیم:

صغرای قیاس کلامی: مقدمة الواجب واجب عقلاً

کبرای قیاس کلامی: کل ما حکم به العقل حکم به الشرع عقلاً

نتیجه قیاس کلامی: مقدمة الواجب واجب شرعاً بحکم العقل

سپس به صورت بندی قیاس اصولی پرداخته:

صغرای قیاس اصولی: مقدمة الواجب واجب شرعاً بحکم العقل

کبرای قیاس اصولی: العقل حجة

نتیجه قیاس اصولی: مقدمة الواجب واجب شرعاً

در نهایت برای إنتاج حکم فقهی نیاز به چینش یک قیاس فقهی داریم:

صغرای قیاس فقهی: الموضوع مقدمة الواجب (الصلاة)



کبرای قیاس فقهی: مقدمه الواجب واجب شرعاً

نتیجه قیاس فقهی: الموضوع واجب شرعاً

همانطور که نشان داده شد بحث الفاظ نیاز به قیاس مقدمی نداشت چرا که مرحوم مظفر مقدمات آن را با تبادر به بدهت و بی نیازی از استدلال می‌رساند اما صغرا و کبرای اصولی در مقصد ملازمات عقلیه (چه در باب مستقلات عقلیه و چه در باب غیرمستقلات عقلیه مثل بحث ضد و اجتماع امر و نهی و...) را بدیهی ندانسته و لذا در علم کلام یک دستگاه قیاس مقدمی برای اثبات مقدمات آن ترتیب می‌دهد.

از باب تفصیل و تنویر بیشتر مطلب دستگاه قیاس را در مستقلات عقلیه نیز ذکر می‌کنیم:
قیاس مقدمی:

صغرای قیاس مقدمی: العدل حسن عقلاً

کبرای قیاس مقدمی: کل ما حکم به العقل حکم به الشرع عقلاً

نتیجه قیاس مقدمی: العدل حسن شرعاً بحکم العقل

قیاس اصولی:

صغرای قیاس اصولی: العدل حسن شرعاً بحکم العقل

کبرای قیاس اصولی: العقل حجة

نتیجه قیاس اصولی: العدل حسن شرعاً

قیاس فقهی:

صغرای قیاس فقهی: الصدق عدل

کبرای قیاس فقهی: العدل حسن شرعاً

نتیجه قیاس فقهی: الصدق حسن شرعاً

۶- حجت در نگاه مرحوم مظفر

مرحوم مظفر در بین معانی مختلف حجت به دو اصطلاح حجت لغوی و حجت اصطلاحی بحو خاصی پرداخته است. حجت لغوی دارای مفهومی عام بوده و مطلق مدرک و دلیل اعم از ظنی و قطعی را شامل می‌شود بعبارتی مطلق ما یُحتج به یعنی هر دلیلی که بتوان به آن استناد کرد.

اما عنوان حجت مصطلح در علم اصول الفقه دارای هویت مستقلی نیست بلکه در مسیر استنباط احکام شرعی بعنوان یک اعتبار و مجعول از جانب شارع برای دلالت و حکایت از یک موضوع خاص که متعلق آن قرار گرفته استعمال می‌شود بعبارتی حجت اصولی نه صرفاً بر اصل وجود یک دلیل بلکه اعتبار شرعی آن دلیل را حکایت

می‌کند. لذا طبعا صغریات ظهور و عقل هم از جنس حجیت لغوی خواهند بود نه حجیت اصولی. مرحوم مظفر حجت بمعنای خاص اصولی را در مقصد ثالث یعنی مباحث الحجّة که قبلاً بیان گردید که آن را غایة القصوای مباحث علم أصول الفقه میدانند اختصاص داده است در این مقصد حجت بمعنای اصولی را اینگونه تعریف می‌کند که "كُلُّ شَيْءٍ يُثَبِّتُ مَتَعَلِّقَهُ وَلَا يَبْلُغُ دَرَجَةَ الْقَطْعِ" أو بتعبیر آخر: "الحجّة: كَلِّ شَيْءٍ يَكْشِفُ عَنِ شَيْءٍ آخِرٍ وَيَحْكِي عَنْهُ عَلَى وَجْهِ يَكُونُ مَثْبِتاً لَهُ" حجت اصولی به درجه قطع نمی‌رسد اما هر آنچه قابلیت اثبات متعلق خود را داشته باشد، حجت اصولی است. (کتاب اصول الفقه، مرحوم مظفر، ص ۳۷۰)

نتیجه‌گیری

نظام اصولی مرحوم مظفر را می‌توان گامی مهم در جهت سازماندهی و تبویب این علم برشمرد. تلاش برای تصویر جامعی که بتواند همه قواعد اصولی را ذیل آن تعریف کرده و از تعدد غرض در علم اصول ممانعت به عمل آورد را می‌توان نخستین گام اساسی در راستای تدوین این نظام برشمرد که البته نهایتاً با خروج اصول عملیه عقلیه از تعریف مختار اینگونه متبادر شد که تصویر این جامع ناکام ماند.

مرحوم مظفر موضوع محور بودن نظام علوم را بنحو سالبه کلیه دفع نموده و معیار تمایز علوم را متوجه غرض خاص دانست لذا بیان داشت که علم اصول ممکن است حول موضوعات متعدد بحث داشته باشد که نقطه مشترک همه آنها تدارک یک غرض مهم بعنوان استنباط حکم شرعی است.

مرحوم مظفر علم اصول را یک علم استدلالی معرفی می‌کند که بدنبال حصول یقین از طریق استدلال قیاسی غیرمباشر است لذا اساس سازمان اصولی خود را مبتنی بر چینش دستگاه قیاس منطقی و حصول نتیجه از صغری و کبراهای مقدمی و اصولی و نهایتاً فقهی برای استنباط حکم شرعی قرار می‌دهد. در ادامه نیز جایگاه مربوط به اصول عملیه را با همان تصویر جامع حکمی طراحی و تعبیه نمود تا بتواند در مقصد رابع بوسیله اصول عملیه به حجیت بمعنای لغوی خود برسد.

امید است این نوشتار گامی هر چند کوچک در راستای شناخت و تبیین نظام اصولی مرحوم مظفر و نقش مهم ایشان در توسعه علم اصول فقه باشد.



فهرست منابع:

۱. مظفر، محمدرضا، (۱۳۹۵ش)، اصول الفقه، ج ۱، چاپ ۱۶، قم: مؤسسه بوستان کتاب
۲. خراسانی، محمدکاظم. (۱۳۸۹ش). کفایه الاصول. جلد ۱، چاپ ۱، قم: مجمع الفکر الاسلامی
۳. انصاری، مرتضی، (۱۳۸۹ش)، رسائل، جلد ۱، چاپ ۱۶، قم: کنگره جهانی بزرگداشت شیخ اعظم انصاری
۴. مظفر، محمدرضا، (۱۴۳۲ق)، المنطق، جلد ۱، چاپ ۵، قم: ذوی القربی